

تأثیر اندیشه‌های کلامی شیخ صدوق در گزارش روایات؛

مطالعه موردی زیارت‌نامه‌های امام کاظم علیه السلام و امامان عسکریین علیهم السلامرسول محمد جعفری^۱

چکیده

از برجسته‌ترین محدثان تاریخ حدیث شیعه، شیخ صدوق است که تلاش وافری در گردآوری روایات و عرضه آن‌ها به جامعه علمی داشته است. شیوه صدوق در گزینش و نقل احادیث، بسان هر محدثی، معلول متغیرهای مختلفی بوده است. به نظر می‌رسد که از جمله آن‌ها باورهای کلامی وی است. برای اثبات این گمانه، پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، کیفیت انعکاس زیارت‌نامه‌های امام کاظم علیه السلام و امامان عسکریین علیهم السلام را در آثار صدوق بررسی و تحلیل کرده است. براساس یافته‌های پژوهش به نظر می‌رسد که صدوق به هنگام گزارش این دو زیارت‌نامه، فقره‌ای از آن‌ها - که بر وقوع بداء در شأن این سه امام معصوم دلالت دارد - انداخته است؛ دلیل آن نیز ظاهراً استنباط رخداد بداء در امامت از فقرات مزبور است. این در حالی است که فقره زیارت‌نامه امام کاظم علیه السلام به وقوع بداء در امامت دلالت نداشته و از آن بداء در تصور مردم را - که اعتقاد آنان به جانشینی اسماعیل و ازاله این تصور و استقرار آن در امامت امام کاظم علیه السلام بوده است - می‌توان فهمید. طلایه دار این فهم نیز خود صدوق بوده که این فقه الحدیث را در خصوص روایات بداء درباره اسماعیل، برادر امام کاظم علیه السلام، مطرح کرده است؛ اما آن را به فقره مزبور تعمیم نداده است. فقره زیارت‌نامه امامان عسکریین علیهم السلام نیز محل بحث است. درباره امام حسن عسکری علیه السلام بدایی مشابه بدای امام هفتم علیه السلام مطرح است، اما بدا در شأن امام هادی علیه السلام، قابل توجیه نیست. از این رو، احتمالاً صدوق در عدم نقل فقره مذکور، صحیح عمل کرده است.

کلیدواژه‌ها: شیخ صدوق، اندیشه‌های کلامی، بداء، نقل روایت، زیارت‌نامه، امام کاظم علیه السلام، امامان عسکریین علیهم السلام.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد.

۱. مقدمه

أبو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق، چهره تابناک تاریخ حدیث شیعه و محدث سرآمد و ممتاز قرن چهارم هجری است. زادروز او در دست نیست، ولی مدت عمر او را هفتاد و اندی سال نوشته^۲ و وفاتش را به سال ۳۸۱ گزارش کرده‌اند.^۳ بنا بر این، سال تولد او حدوداً سال ۳۰۵ بوده و علی القاعده غیبت صغرا را درک کرده است. به تصریح شیخ طوسی، در میان اهل قم کسی چون او در حفظ حدیث و کثرت علم دیده نشده است.^۴ در عظمت او همین بس که با دعای امام عصر علیه السلام تولد یافته است.^۵ در جوانی وارد بغداد گردید و در آن جا محدثان از او استماع حدیث داشته است.^۶ در طلب علم و اخذ روایت از مشایخ حریص بوده و لذا به نقاط دوردست مسافرت کرده و بیش از ۲۵۰ استاد را درک کرد.^۷

شیخ صدوق سعی بلیغی در جمع‌آوری روایات و تدوین مجموعه‌های مختلف حدیثی داشته است؛ چنان که به اعتراف سیره‌نویسان فریقین تألیفات حدیثی او بیش از سیصد اثر بوده است؛^۸ اگر چه اکنون هفده اثر بیشتر به جای نمانده است. شخصیت علمی و معنوی شیخ صدوق همواره مورد تمجید و تحسین دانشیان بوده و او را با تعابیر فراوانی ستوده‌اند.^۹ صدوق در گزینش، نقل و کیفیت تدوین احادیث، سبک و شیوه مختص خود داشته است؛ چنان که هر محدثی برخوردار از سبک و شیوه ویژه خود است. شیوه صدوق در نقل روایات، گاه چنان بوده که عالمانی چون علامه مجلسی نسبت به پاره‌ای مرویات وی اظهار

۲. الفوائد الرجالية، ج ۳، ص ۳۰۱.

۳. الرجال (ابن داود)، ص ۳۲۵.

۴. الفهرست (طوسی)، ص ۴۴۲.

۵. رجال النجاشی، ص ۲۶۱؛ الغيبة الحجة، ص ۳۲۰.

۶. رجال النجاشی، ص ۳۸۹.

۷. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۳۲۳.

۸. الفهرست (طوسی)، ص ۴۴۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۰۴.

۹. «شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة بخراسان» (رجال النجاشی، ص ۳۸۹). «جلیل القدر حفظة بصیر بالفقه و الأخبار و الرجال ناقداً للأخبار» (الفهرست (طوسی)، ص ۴۴۲؛ رجال الطوسی، ص ۴۳۹). «ثقة جلیل القدر بصیراً بالأخبار ناقداً للأثار عالماً بالرجال حفظة» (السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۵۲۹). «ثقة فیما یرویه معتمد علیه» (فلاح السائل و نجاح المسائل، ص ۱۵۶). «الشیخ المتفق علی علمه و عدالته» (فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۱۲۹).

سوء ظن کرده‌اند^{۱۰} و برخی فراتر رفته و گفته‌اند:

فَأَمْرُ الصَّدُوقِ مُضْطَرِبٌ جِدًّا وَلَا يَحْصُلُ مِنْ فَتْوَاهُ غَالِبًا عَلِمٌ وَلَا ظَنٌّ.^{۱۱}

به نظر می‌رسد عظمت علمی شیخ صدوق، مانع از وارد دانستن سوء ظن به او و اضطراب در نقل روایات و امثال آن‌ها باشد، با این حال نمی‌توان تقطیع، تغییر واژگان و حذف آگاهانه بخش‌هایی از روایات را منکر گردید. در تکاپوی علل و انگیزه‌های اتخاذ چنین رویکردی، به نظر می‌آید دیدگاه‌های کلامی وی، علتی مهم در کیفیت گزارش روایات باشد؛ برای نمونه: صدوق در کتاب التوحید، باب السعادة و الشقاوة روایتی را نقل کرده است^{۱۲} که در مقایسه با همان روایت در الکافی^{۱۳} کلینی برخی واژگانی که شائبه جبر دارند، تغییر یافته‌اند و علامه مجلسی در بحار الانوار معتقد است صدوق برای موافقت با مذهب اهل عدل (معتزله) این کار را کرده است.^{۱۴} البته از آن جا که روایت کلینی در برخورد اولیه معنای جبر به دست می‌دهد، لذا علامه مجلسی در مرآة العقول سخن دیگری دارد و احتمال می‌دهد که روایت الکافی یا از روی تقیه صادر شده یا به وسیله راویان تحریف گردیده است.^{۱۵}

در نمونه‌ای دیگر در باب تحریف قرآن، صدوق چون دیگر محققین از عالمان شیعه بر عدم تحریف قرآن اعتقاد دارد.^{۱۶} از این روی مقایسه روایت مناظره امام علی علیه السلام با زندقی که معتقد به تناقض قرآن بود، در دو کتاب التوحید^{۱۷} و الاحتجاج^{۱۸} طبرسی نشان می‌دهد که صدوق فقراتی که بر تحریف قرآن دلالت دارد، گزارش نکرده است. لذا محدث نوری می‌گوید صدوق در التوحید، نه موضع روایت را که صریحاً بوقوع نقصان و تغییر در قرآن دلالت دارند، حذف کرده است؛ زیرا وی به نقصان و تغییر در قرآن اعتقاد ندارد و از این روی بخش‌هایی که مخالف دیدگاهش بوده، حذف کرده است.^{۱۹}

۱۰. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۵۶.

۱۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۰؛ فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب، ص ۱۸۷، شایان ذکر است محدث نوری این تعابیر را از محقق کاظمی نقل کرده است و خود نیز بدان‌ها اعتقاد دارد.

۱۲. التوحید، ص ۳۵۴-۳۵۵.

۱۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۵۳.

۱۴. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۵۶.

۱۵. مرآة العقول، ج ۲، ص ۱۶۷.

۱۶. التوحید، ص ۸۴.

۱۷. التوحید، ص ۲۵۴-۲۶۹.

۱۸. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۵۸.

۱۹. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۰؛ فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب، ص ۱۸۷.

اما از جمله مواردی که احتمال می‌رود صدوق براساس باورهای کلامی خود به اسقاط آگاهانه قسمتی از روایت اقدام کرده است، زیارت‌نامه‌های امام کاظم علیه السلام و امامان عسکریین علیهم السلام است که مقایسه گزارش صدوق با دیگر جوامع روایی گواه بر افتادگی فقره‌ای یکسان در هر دو زیارت‌نامه است. عبارت اسقاط شده به رخدادِ بداء در شأن سه امام یاد شده اشعار دارد. واکاوی دیدگاه کلامی شیخ صدوق درباره عقیده بداء، بر حذف آگاهانه آن رهنمون می‌سازد. از این روی، این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی در پی پاسخ به این سؤال است که اندیشه کلامی شیخ صدوق در مسأله بداء چه تأثیری در کیفیت گزارش زیارت‌نامه‌های امام کاظم علیه السلام و امامان عسکریین علیهم السلام داشته است؟ برای پاسخ به سؤال تحقیق ابتدا زیارت‌نامه‌های امام کاظم علیه السلام و امامان عسکریین علیهم السلام گزارش می‌گردد، آن‌گاه دیدگاه کلامی صدوق در علت عدم نقل فقرات زیارت‌نامه‌ها تحلیل می‌شود.

یادآور می‌شود که در حوزه صدوق پژوهی تاکنون پژوهش‌هایی چند را محققان به رشته تحریر درآورده‌اند. با این حال، در موضوع مورد پژوهش تاکنون تحقیقی سامان نیافته است. تنها اثری که اندک تشابه روشی، و نه محتوایی، با پژوهش پیش رو دارد، مقاله «نگرشی به فراز و فرود کارنامه حدیث‌نگاری شیخ صدوق» است که به کفایت‌ها و کاستی‌های حدیث‌نگاری شیخ صدوق پرداخته است و البته در آن به مسأله تأثیر باورهای کلامی وی در نقل روایت اشاره‌ای هیچ نشده است. از این روی، تحقیق پیش رو برای تدارک این خلأ سامان می‌یابد.

۲. زیارت‌نامه‌های امام کاظم علیه السلام و امامان عسکریین علیهم السلام

در جوامع روایی و کتب مزار، زیارت‌نامه‌های مختلفی برای امام کاظم علیه السلام و امامان عسکریین علیهم السلام وارد شده است؛ از جمله آن‌ها، دو زیارت‌نامه: یکی برای زیارت امام کاظم علیه السلام و آن دیگری برای زیارت امامان عسکریین علیهم السلام است که در بسیاری از مصادر مورد اعتماد وجود دارد. وجه مشترک نقل این دو در گزارش‌های صدوق، افتادگی فقره‌ای خاص از زیارت‌نامه‌ها است:

الف. زیارت‌نامه امام کاظم علیه السلام: کلینی، ابن قولویه و طوسی از امام هادی علیه السلام در باب کیفیت زیارت امام کاظم علیه السلام چنین روایت کرده‌اند:

مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الرَّزَّازِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، بْنِ عُبَيْدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: تَقُولُ بِنِعْدَادٍ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ

عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِهِ، أَتَيْتُكَ عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ، فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ، وَادْعُ اللَّهُ وَسَلِّحْ حَاجَتَكَ، قَالَ وَتُسَلِّمُ بِهِذَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام.^{۲۰}

صدوق در من لا يحضره الفقيه، این زیارت‌نامه را نقل کرده است. بین روایت صدوق و دیگران تفاوت‌هایی وجود دارد. تفاوت بحث برانگیز، عبارت «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِهِ» است که در نقل وی وجود ندارد. گزارش صدوق به این صورت است:

... وَقُلْ حِينَ تَصِيرُ إِلَى قَبْرِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، أَتَيْتُكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ، فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ، ثُمَّ سَلِّحْ حَاجَتَكَ، ثُمَّ تُسَلِّمُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام بِهِذِهِ الْأَخْرُفِ وَالنِّدَاءِ.^{۲۱}

ب. زیارت‌نامه امامان عسکریین عليهم السلام: ابن قولویه زیارت‌نامه امام هادی عليه السلام و امام حسن عسکری عليه السلام را چنین نقل می‌کند:

رُوي عَنْ بَعْضِهِمْ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ أَبِي الْحَسَنِ الثَّلَاثِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوَادِ وَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام تَقُولُ بَعْدَ الْغُسْلِ إِنْ وَصَلْتَ إِلَى قَبْرِهِمَا وَ إِلَّا أَوْصَأْتَ بِالسَّلَامِ مِنْ عِنْدِ الْبَابِ الَّذِي عَلَى الشَّارِعِ الشُّبَاكِيِّ تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا وَلِيَّيَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا حُجَّتَيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا نُورَيَّ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِكُمَا، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا حَبِيبَيَّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا إِمَامَيَّ الْهُدَى، أَتَيْتُكُمَا عَارِفًا بِحَقِّكُمَا مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكُمَا مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكُمَا مُؤْمِنًا بِمَا آمَنْتُمَا بِهِ كَافِرًا بِمَا كَفَرْتُمَا بِهِ مُحَقِّقًا لِمَا حَقَّقْتُمَا مُبْطِلًا لِمَا أَبْطَلْتُمَا.^{۲۲}

شیخ مفید نیز در کتاب المزار خود این زیارت‌نامه را آورده است؛ اگر چه با نقل ابن قولویه اندک تفاوت‌هایی دارد، با این حال، عبارت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِكُمَا» در آن وجود دارد.^{۲۳}

همچنین شیخ طوسی در تهذیب الاحکام با تفاوت اندکی این زیارت‌نامه را نقل کرده است. در گزارش وی فقره مدنظر به صورت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِيكُمَا» آمده

۲۰. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۸؛ کامل‌الزیارات، ص ۳۰۱؛ تهذیب‌الاحکام، ج ۶، ص ۸۲.

۲۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰۱.

۲۲. کامل‌الزیارات، ص ۳۱۳-۳۱۴.

۲۳. کتاب‌المزار، ص ۲۰۳.

است. ۲۴

شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه این زیارت نامه را بدون سند به شکل ذیل نقل کرده

است:

إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ قَبْرِ مَهْمَا فَاعْتَسِلْ وَتَنْظِفْ وَالْبَسْ ثَوْبَيْكَ الظَّاهِرَيْنِ، فَإِنْ وَصَلْتَ إِلَى قَبْرِ مَهْمَا وَإِلَّا أَوْمَأْتَ مِنْ عِنْدِ الْبَابِ الَّذِي عَلَى الشَّرَاحِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا وَلِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا حُجَّتِي اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا نُورِي اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، أَتَيْتُكُمَا عَارِفًا بِحَقِّكُمَا مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكُمَا مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكُمَا مُؤْمِنًا بِمَا آمَنْتُمَا بِهِ كَافِرًا بِمَا كَفَرْتُمَا بِهِ مُحَقِّقًا لِمَا حَقَّقْتُمَا مُبْطِلًا لِمَا أَبْطَلْتُمَا.^{۲۵ و ۲۶}

زیارت نامه هایی که از سه مصدر نخست نقل شد، تفاوت هایی اندکی دارند؛ اما مهم ترین تفاوتی که بین آن ها با نقل صدوق وجود دارد، فقدان عبارت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِكُمَا» (طبق نقل ابن قولویه و شیخ مفید) و «السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِيكُمَا» (مطابق با نقل شیخ طوسی) در گزارش صدوق است.

۳. تحلیل دیدگاه کلامی شیخ صدوق در عدم نقل فقرات زیارت نامه ها

چنان که گذشت، در نقل صدوق فقره «السَّلَامُ عَلَيْك يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِهِ؛ سلام بر تو، ای کسی که خدا درباره او بداء حاصل کرد»، در زیارت نامه امام کاظم علیه السلام و فقره «السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِكُمَا؛ سلام بر شما، ای کسانی که خدا درباره آنان بداء حاصل کرد»، در زیارت نامه امامان عسکریین علیهم السلام وجود ندارند. به نظر می رسد عدم ذکر آن ها در گزارش صدوق ناشی از عواملی چون: سهو و نسیان یا نسخه متفاوت وی نبوده است؛ زیرا اولاً، این احتمالات شاید درباره یکی از دو زیارت نامه صادق باشد، اما نمی توان به سادگی به هر دو تعمیم داد؛ به خصوص آن که هر دو فقره مضمونی یکسان دارند؛ ثانیاً، عمده تفاوت نقل صدوق با دیگران در همین فقرات حذف شده است و در باقی عبارات تفاوت چندانی دیده نمی شود؛ ثالثاً، چنان که خواهد آمد، برخی از شارحان به این نکته توجه داشته و تعبیر

۲۴. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۹۴.

۲۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۷.

۲۶. بسیاری از کتب مزار و ادعیه، این زیارت نامه را، به قرینه عدم ذکر این فقره، از شیخ صدوق نقل کرده اند (رک: المزار از شهید اول، ص ۲۰۱؛ المزار الکبیر، ص ۵۵۲؛ البلد الأمين والدرع الحصین، ص ۲۸۳؛ المصباح (جنة الأمان الواقیة)، ص ۴۹۴).

«أسقط هذه الفقرة الصدوق»^{۲۷} را به کار برده‌اند؛ رابعاً، فقرات حذف شده به رخدادِ بداء درباره امام کاظم علیه السلام و امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارد و آن گونه که به تفصیل می‌آید، فقدان آن‌ها با باورهای کلامی شیخ صدوق در مسأله بداء در امامت همراهی دارد.

۱-۳. بداء از منظر شیخ صدوق

عقیده بداء یکی از باورهای اعتقادی منحصر به شیعه است که مستظهر به آیات و روایات مستفیض اهل بیت علیهم السلام است.^{۲۸} از این روی، صدوق در آثار مختلفش از آن سخن گفته است. وی در کتاب *التوحید* می‌نویسد:

معنای بداء این است که خداوند آفرینش مخلوقی را آغاز کند و آن را قبل از چیزی بیافریند، سپس آن چیز را معدوم و آفرینش چیز دیگری را آغاز کند یا به چیزی امر کرده، سپس از مثل آن نهی کند یا از چیزی نهی کرده، سپس به مثل آن امر کند و آن مانند نسخ شرائع، نسخ در تحویل قبله و نسخ در عده زن شوهر مرده است.^{۲۹}

صدوق در تبیین مصادیق بداء می‌گوید:

اگر بنده‌ای صله رحم را برای خداوند متعال آشکار گرداند، خداوند بر عمرش می‌افزاید و اگر قطع رحم آشکار گرداند، از عمرش بکاهد و اگر زنا آشکار گرداند، از روزی و عمرش بکاهد و اگر پاک‌دامنی آشکار گرداند، بر روزی و عمرش بیفزاید.^{۳۰}

از تعریف و مثال‌هایی که صدوق بیان داشته است، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که به اعتقاد وی، بداء تغییر در مقدرات الهی خواه در حوزه تشریح و خواه در محدوده تکوین است.

۲۷. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۶۲؛ ملاذ الاخیر، ج ۹، ص ۲۴۴.

۲۸. علامه طباطبایی در *المیزان* می‌نویسد: «روایات در موضوع بداء از ائمه علیهم السلام فراوان و در حد استفاضه است و به سخن کسانی که می‌گویند خبر واحد است، نباید توجه کرد» (*المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۱، ص ۳۸۱). ظاهراً این بیان علامه ناظر به سخن خواجه نصیرالدین طوسی است که عقیده بداء را فقط ناشی از یک روایت می‌داند که خبر واحد به حساب می‌آید (*تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل*، ص ۴۲۱-۴۲۲).

۲۹. *التوحید*، ص ۳۳۵.

۳۰. همان، ص ۳۳۶.

۲-۳. تحلیل دیدگاه شیخ صدوق در عدم نقل فقره «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِهِ»
در زیارت‌نامه امام کاظم علیه السلام

آن طور که اشاره شد، این فقره از زیارت‌نامه امام کاظم علیه السلام به وقوع بدهاء در شأن آن حضرت اشاره دارد. اکنون این سؤال مطرح است که این جمله به وقوع چه بدائی اشاره دارد؟ علامه مجلسی دو احتمال داده است: ۱. به روایاتی اشعار دارد که براساس آن‌ها برای امام کاظم علیه السلام مقدر گردیده بود با شمشیر قیام کند، اما بدهاء رخ داد؛ ۲. به بدائی اشاره دارد که درباره اسماعیل به وقوع پیوست و لازمه بدهاء نسبت به اسماعیل، وقوع بدهاء در شأن امام کاظم علیه السلام است.^{۳۱} فیض کاشانی این فقره را به بدهاء در امامت تفسیر کرده و می‌نویسد:

خداوند در شأن ایشان، امامت بعد از پدرش را قرار داد، زیرا در خبر است که خداوند سبحان، ابتدا امامت را برای اسماعیل مقرر داشت، سپس آن را محو کرده و جان اسماعیل را ستاند و برای موسی بن جعفر علیه السلام قرار داد.^{۳۲}

احتمال اول علامه مجلسی احتمالی ضعیف است که به نظر می‌رسد مستظهر به هیچ روایت و یا حتی گزارش تاریخی نباشد، به طوری که با وجود جست‌وجوهای صورت گرفته روایتی دال بر آن یافت نگردید، جز این‌که بنا بر گزارش شیخ مفید، فرقه ساختگی واقفیه بر پایه نصی از امام صادق علیه السلام به قیام با شمشیر امام کاظم علیه السلام اعتقاد داشتند.^{۳۳} لذا این احتمال مورد اعتنا نیست، اما احتمال دوم وی - که همسوبا دیدگاه فیض کاشانی است - در جوامع حدیثی، شاهد روایی دارد و با تشکیل خانواده حدیثی می‌توان به آن نزدیک شد. البته این که آیا مفاد این روایات بر بدهاء در امامت اشاره داشته و یا از بدائی دیگر سخن می‌گویند، محل بحث است؟ درباره وقوع بدهاء درباره اسماعیل در جوامع حدیثی غیر از تک روایتی از صدوق پنج روایت وجود دارد:

سه روایت در اصل زید نرسی نقل شده است: ۱. زید از عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: برای خداوند، بدائی به عظمت بدائی که درباره فرزندان اسماعیل به وقوع پیوست، رخ نداد؛^{۳۴} ۲. زید بدون واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: من با خداوند

۳۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۸، ص ۳۰۴؛ همان، ج ۹۹، ص ۹.

۳۲. الوافی، ج ۱۴، ص ۱۵۳۹.

۳۳. الفصول المختارة، ص ۳۱۳-۳۱۴.

۳۴. زید، عَنْ عَبِيدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي عَبِيدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: «مَا بَدَأَ اللَّهُ بَدَاءَ أَعْظَمَ مِنْ بَدَاءِ بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي» (الأصول الستة عشر، ص ۱۹۶).

مناجات کرده و از او مکرر خواستم که فرزندم اسماعیل پس از من باشد، خداوند آن را نپذیرفت و تنها فرزندم موسی علیه السلام پس از من است؛^{۳۵} زید بی واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

... من با تضرع از خداوند خواستم که فرزندم اسماعیل را زنده نگاه داشته و قیم پس از من قرار دهد، ولی خداوند آن را نپذیرفت و این امر به دست هیچ یک از ما نیست تا امامت را برای هر که خواست قرار دهد، این عهدی از جانب خداوند است که برای هر کس بخواهد، می‌نهد. خداوند خواست امامت در فرزندم موسی علیه السلام استقرار یابد و نخواست که در فرزندم اسماعیل باشد.^{۳۶}

روایت چهارم از ابوبصیر در *بصائر الدرجات* نقل شده است؛ وی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود:

از خداوند خواستم که این امر را در اسماعیل قرار دهد، خداوند آن را نپذیرفت و آن را در ابوالحسن موسی علیه السلام قرار داد.^{۳۷}

روایت پنجم در *الكافی* و *الارشاد* گزارش شده است:

ابوهاشم جعفری گوید: پس از وفات ابوجعفر فرزند امام هادی علیه السلام، نزد ایشان بودم و با خود فکرمی کردم، خواستم بگویم که قضیه و قصه ابوجعفر و ابومحمد (امام حسن عسکری علیه السلام) در این زمان مانند قضیه و قصه ابوالحسن موسی علیه السلام و اسماعیل فرزندان جعفر بن محمد علیه السلام است؛ چه امید بود که ابومحمد علیه السلام پس از ابوجعفر باشد، قبل از این که سخنی بگویم امام هادی علیه السلام روی به من کرده و فرمود: بله، ای ابوهاشم، خداوند درباره (حیات) ابومحمد علیه السلام پس از ابوجعفر، بدائی حاصل کرد که از آن اطلاعی نبود؛ همچنان که در خصوص موسی علیه السلام پس از وفات اسماعیل بداء رخ داد و کسی از حال او آگاه نبود و آن همان گونه است

۳۵. زید، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «إني ناجيتُ اللهَ ونازلتُهُ في إسماعيلِ ابني أن يكونَ من بعدي فأبى ربِّي إلا أن يكونَ موسي ابني» (همان، ص ۱۹۶-۱۹۷).

۳۶. زید، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «... ما زلتُ أتبتهلُ إلى الله عزَّ و جلَّ في إسماعيلِ ابني أن يُحييه لي و يكونَ القَيمَ من بعدي فأبى ربِّي ذلكَ و أن هذا شيءٌ ليسَ إلى الرَّجلِ مِنَّا يَضَعُهُ حيثُ يشاءُ و إنما ذلكَ عهدٌ من الله عزَّ و جلَّ يعهدهُ إلى من يشاءُ فشاءَ الله أن يكونَ موسي ابني و أبى أن يكونَ إسماعيلَ...» (همان، ص ۱۹۷).

۳۷. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ وَ طَلَبْتُ وَ قَضَيْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْأَمْرَ إِلَى إِسْمَاعِيلَ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَهُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام» (*بصائر الدرجات* في فضائل آل محمد عليهم السلام، ج ۱، ص ۴۷۲).

که با خود حدیث نفس کردی؛ اگر چه باطل گرایان آن را ناخوش بدانند، فرزندم ابومحمد علیه السلام، جانشین پس از من است، علمی که بدان نیاز است نزد او است و نشانه‌های امامت نیز در اختیارش است.^{۳۸}

شیخ طوسی این روایت را با تفاوت اندکی نقل کرده است.^{۳۹}

در روایت نخست زید نرسی فقط از بداء درباره اسماعیل سخن گفته شده و نسبت به بدائی که در مورد وی رخ داده است، ساکت است. در روایت دوم زید به بداء اشاره نشده و تنها سخن از دعای امام صادق علیه السلام است که از خدا خواسته که اسماعیل پس از حیات ایشان زنده بماند، اما خداوند آن را در امام کاظم علیه السلام قرار داد. روایت سوم زید نرسی ظهور در وقوع بداء در امامت اسماعیل دارد؛ زیرا به قیام بودن اسماعیل پس از امام صادق علیه السلام و وقوع بداء در آن تصریح دارد. در روایت *بصائر الدرجات* امام علیه السلام از خداوند می‌خواهد، امر را در اسماعیل قرار دهد. حال مراد از امر چیست؟ احتمال دارد به قرینه روایت دوم، استمرار حیات اسماعیل پس از امام صادق علیه السلام باشد، اما ظاهراً به قرینه روایت سوم، امر امامت باشد؛ چرا که مراد از امر در لسان روایات، امر ولایت است. روایت *الکافی* و *الارشاد*، مقایسه میان فرزندان امام هادی علیه السلام یعنی امام حسن عسکری علیه السلام و برادرش ابوجعفر با فرزندان امام صادق علیه السلام، یعنی امام کاظم علیه السلام و برادرش اسماعیل است، ظاهراً وجه تشابه میان آنان عدم حیات در زمان حیات برادرانشان است و هیچ اشاره مستقیم و یا غیر مستقیمی به بداء در امامت ندارد. بنا بر این از پنج روایت، سه روایت اول، سوم و پنجم مطلق بوده و صراحتی در وقوع بداء در امامت اسماعیل ندارند و دو روایت دوم و چهارم ظهور در رخ داد بداء در امامت اسماعیل دارند.

شیخ صدوق در سه اثرش *(التوحید، اعتقادات الإمامیه و کمال الدین و تمام النعمه)*

روایت مربوط به بداء در اسماعیل را چنین گزارش می‌کند:

۳۸. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ مَا مَضَى ابْنُهُ ابُجَعْفَرٍ وَإِنِّي لَأَفْكَرُ فِي نَفْسِي أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ كَاتِبُهُمَا أَعْيَى أَبَا جَعْفَرٍ وَأَبَا مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْوَقْتِ، كَأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام وَإِنْ قَضَيْتُهُمَا كَقَضَيْتُهُمَا إِذْ كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُرْجِي بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام، فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ ابُوالْحَسَنِ قَبْلَ أَنْ أَنْطِقَ، فَقَالَ: «نَعَمْ يَا أَبَا هَاشِمِ! بَدَأَ اللَّهُ فِي أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام مَا لَمْ يَكُنْ يُعْرَفُ لَهُ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي مُوسَى بَعْدَ مُضِيِّ إِسْمَاعِيلَ مَا كَشَفَ بِهِ عَنْ خَالِهِ وَهُوَ كَمَا حَدَّثْتُكَ نَفْسِكَ وَإِنْ كَرِهَ الْمُبْطِلُونَ وَ ابُومُحَمَّدٍ ابْنِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مَا يُخْتَانِجُ إِلَيْهِ وَ مَعَهُ آلَةُ الْإِمَامَةِ». *(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۷؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۱۹)*.

۳۹. کتاب الغیبه للحججه، ص ۸۲-۸۳ و ۲۰۰.

مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي؛^{۴۰}

در هیچ امری مانند امر فرزندان اسماعیل، برای خداوند بداء به وقوع نپیوست.

مضمون این روایت مانند روایت اول زید نرسی است و تفاوت چندانی با آن ندارد.

از نظر شیخ صدوق در روایت منقول او (که البته می‌توانیم دیگر روایات مطلق را به آن ضمیمه کنیم) متعلق بداء غیر از امامت است. او در تبیین روایت امام صادق عليه السلام: «مَا بَدَأَ اللَّهُ فِي شَيْءٍ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي»، می‌گوید:

مراد امام عليه السلام این است که برای خداوند ظاهر نگردید امری مانند آن چه که برای او درباره فرزندان اسماعیل آشکار گردید؛ زیرا در حیات من جان او را ستاند تا مردم بدانند که او امام پس از من نیست.^{۴۱}

از منظر شیخ صدوق بدائی که اتفاق افتاده، نسبت به تصور مردم در انتصاب اسماعیل به مقام امامت بوده است.

اما در خصوص صدور حدیثی صریح نسبت به بداء در امامت اسماعیل، از نظر شیخ صدوق در هیچ روایتی نیامده که امام صادق عليه السلام بر امامت اسماعیل تصریح کرده باشد. این ادعا داستانی است که معتقدان به امامت اسماعیل آن را بافته‌اند.^{۴۲} از این سخن صدوق پیدا است که وی هرگونه روایتی را در زمینه بداء در امامت اسماعیل مجعول می‌داند. لذا در نقد آن دو دلیل نقلی می‌آورد:

۱. تعارض این روایت با روایات شمارش امامان دوازده گانه که شیعه و سنی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه عليهم السلام روایت کرده‌اند.^{۴۳} مقصود شیخ صدوق این است که در روایات فراوان فریقین، به نام دوازده امام تصریح شده است. در هیچ روایتی به نام اسماعیل در عداد امامان دوازده گانه اشاره نشده است. به عبارت دیگر، از همان ابتداء امامان تعیین شده بودند. لذا یا باید آن روایات را صحیح دانست، یا روایت واحدی را - که از بداء در امامت اسماعیل سخن می‌گوید - پذیرفت. روشن است که خبر واحد معارض با سنت قطعی را نباید وقعی نهاد.

۲. دومین دلیل شیخ صدوق، عدم بهره‌مندی اسماعیل از منزلت روحی و اخلاقی بایسته یک امام معصوم در مقام جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. وی می‌نویسد:

۴۰. التوحید، ص ۳۳۶: اعتقادات الإمامیه، ص ۴۱: کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۶۹.

۴۱. التوحید، ص ۳۳۶: اعتقادات الإمامیه، ص ۴۱: کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۶۹.

۴۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۶۹.

۴۳. همان.

چگونه ممکن است امام صادق علیه السلام بر امامت اسماعیل اشاره کرده باشد، در حالی که درباره او فرموده است: «او معصیت کار است و شبیه من و هیچ یک از پدرانم نیست».^{۴۴}

نیز روایت است که ولید بن صبیح گوید: مردی نزد من آمد، گفت: نزد من بیا تا فرزند آن مرد (امام صادق) را نشانت دهم، با او رفتم مرا نزد گروهی برد که شراب می خوردند و اسماعیل بن جعفر نیز در بین آنان بود، ولید گوید: ناراحت بیرون آمدم، ناگهان اسماعیل بن جعفر را چسبیده به خانه خدا دیدم که گریان است و اشک هایش پرده کعبه را تر کرده بود. نزد امام صادق علیه السلام حاضر شدم و آن چه را دیده بودم گفتم، امام علیه السلام فرمود: فرزندم اسماعیل به شیطان مبتلا گردیده و شیطان به چهره او متمثل می شود.^{۴۵} شیخ صدوق در ادامه می گوید: اگر این روایت درباره اسماعیل صحیح باشد، چگونه ممکن است بر امامت او نص وجود داشته باشد، در حالی که روایت شده است: شیطان به صورت هیچ پیامبر و وصی پیامبری متمثل نمی شود.^{۴۶ و ۴۷}

حال با این فرض که شیخ صدوق بداء درباره اسماعیل را، بر اساس همان تبیین خودش، پذیرفته است. در چرایی حذف فقره «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِهِ» در زیارت نامه امام کاظم علیه السلام دست کم چهار احتمال وجود دارد:

۴۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَائِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَ: عَاصٍ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي؛ «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَالْبَزْزِقِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ حَمَّادِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ: ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَا يُشْبِهُنِي وَلَا يُشْبِهُهُ أَحَدًا مِنْ آبَائِي» (كمال الدين وتمام النعمة، ج ۱، ص ۶۹-۷۰).

۴۵. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّجْبَارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُحْتَارِ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: جَاءَنِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي: تَعَالَ حَتَّى أُرِيكَ ابْنَ الرَّجُلِ، قَالَ: فَذَهَبْتُ مَعَهُ، قَالَ: فَجَاءَ بِي إِلَى قَوْمٍ يَشْرَبُونَ فِيهِمْ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ فَخَرَجْتُ مَغْمُومًا فَجِئْتُ إِلَى الْحَجَرِ فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ مُتَعَلِّقٌ بِالْبَيْتِ يَبْكِي قَدْ بَلَ أَسْتَارَ الْكَعْبَةِ بِدُمُوعِهِ، قَالَ: فَخَرَجْتُ أَشْتَدُّ، فَإِذَا إِسْمَاعِيلُ جَالِسٌ مَعَ الْقَوْمِ فَرَجَعْتُ فَإِذَا هُوَ آخِذٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ قَدْ بَلَهَا بِدُمُوعِهِ، قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، فَقَالَ: «لَقَدْ ابْتُلِيَ ابْنِي بِشَيْطَانٍ يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِهِ» (همان، ص ۷۰).

۴۶. «قَدْ رَوَى أَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَةِ نَبِيِّ وَلَا فِي صُورَةِ وَصِيِّ نَبِيِّ» (همان، ص ۷۰).

۴۷. شایان ذکر است، این قبیل روایات با جایگاه والای اسماعیل منافات ندارد، چه بسا انسان عادل و متقی، از او گناه، اگر چه صغیره، سرزند، مع ذلک متذکر شده و توبه می کند. اسماعیل انسان بزرگوار و مورد عطف امام صادق علیه السلام بود (معجم الرجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۲۷)

۱. فقره محل بحث در نسخه‌ای که صدوق از آن نقل کرده، وجود نداشته است و بعدها به آن افزوده شده است.^{۴۸} این احتمال صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اولاً، کلینی و ابن قولویه - که فقره مزبور را گزارش کرده‌اند - بر صدوق مقدم هستند؛ ثانیاً، همان طور که خواهد آمد، مشابه جمله مزبور در زیارت‌نامه امامان عسکریین علیهم‌السلام نیز حذف شده است.

۲. آقای غفاری احتمال قوی داده است که چون صدوق روایت امام صادق علیه‌السلام درباره بداء اسماعیل را قبول ندارد و تعبیر «فی ذلک شیء غریب» در کتاب *الاعتقادات* برای این روایت نشان‌گر آن است. لذا فقره مزبور را حذف کرده است.^{۴۹} این احتمال آقای غفاری - که آن را اظهر دانسته است - صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اولاً، صدوق تعبیر مزبور را برای روایت «مَا بَدَأَ اللَّهُ بِدَاءٍ كَمَا بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ أَبِي إِدَا أَمْرًا أَبَاهُ إِبْرَاهِيمَ بِدْبُحِهِ ثُمَّ قَدَّاهُ بِدْبُحِ عَظِيمٍ» آورده است که از بداء درباره ذبح اسماعیل علیه‌السلام فرزند ابراهیم علیه‌السلام سخن می‌گوید؛ ثانیاً، چنان که گذشت، صدوق نه تنها در کتاب *الاعتقادات*، بلکه در کتاب *التوحید و کمال الدین* روایت بداء اسماعیل را نقل و معنای صحیح از آن را نیز تبیین کرده است.

۳. صدوق فهم بداء را در فقره مزبور میسور همگان نمی‌دانسته و احتمال برداشت ناصواب از آن می‌داده است. لذا عمومی‌سازی آن را در قالب زیارت‌نامه مشاهد مشرفه - که کج فهمی توده مردم را در پی خواهد داشت - به صلاح نمی‌دیده و چون آن را مآثور نمی‌دانسته، به حذف آن اقدام کرده است. شاهد این ادعا گزارش بدون سند و انتساب به معصوم است. در بررسی این احتمال باید گفت اگر چه زیارت‌نامه امام کاظم علیه‌السلام را کلینی، ابن قولویه و طوسی با سلسله سند از امام هادی علیه‌السلام روایت کرده‌بودند،^{۵۰} با این حال، ممکن است از منظر صدوق این زیارت‌نامه و برخی دیگر از زیارت‌نامه‌ها مانند: زیارت‌نامه امام علی علیه‌السلام،^{۵۱} زیارت‌نامه امام رضا علیه‌السلام،^{۵۲} زیارت‌نامه امامان عسکریین علیهم‌السلام - که آن‌ها را بدون استناد به معصوم گزارش کرده است - مآثور نبوده‌اند. لذا با تعلیل فوق، مصلحت را در حذف چنین جمله دشواری دیده است.

۴۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۱. این نظر، اولین احتمالی است که آقای غفاری مطرح کرده است.

۴۹. همان، ج ۲، ص ۶۰۱. این سخن آقای غفاری در پاورقی وی بر زیارت‌نامه مزبور آمده است.

۵۰. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۸؛ کامل‌الزیارات، ص ۳۰۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۸۲.

۵۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۶-۵۸۸.

۵۲. همان، ج ۲، ص ۶۰۲.

۵۳. همان، ج ۲، ص ۶۰۷.

۴. مفاد این عبارت از منظر صدوق، از انتصاب اسماعیل به امامت و وقوع بداء پس از وفات وی و انتقال امامت به امام کاظم علیه السلام سخن می گوید و بدائی که در روایت اسماعیل اشاره شده بود، غیر از بدائی است که در این فقره مطرح است و تلازمی میان آن دو برقرار نیست و از آن جا که به نظری امامت بداء پذیر نیست، مفاد این فقره نیز صحیح نخواهد بود و لذا به حذف آن اقدام کرده است. با توجه به مباحث مقدماتی که گذشت، گمان قوی بر این احتمال می رود. در صورت صحت این گمانه، این برداشت صدوق از فقره زیارت نامه امام کاظم علیه السلام ظاهراً ناتمام است و لزومی به اسقاط آن نبوده است؛ زیرا با همان راه حلی که وی برای روایات مطلق بداء ارائه کرده است، می توان این عبارت را توجیه کرد؛ چنان که آیه الله سبحانی با گزیده برداری از راه حل صدوق، این گونه عمل کرده و در معنای آن نوشته است:

ای کسی که در شأن او امری آشکار گشت که مخالف با گمان مردم بود، زیرا به پندار آنان، اسماعیل جانشین امام صادق علیه السلام بود و چون وفات کرد، خلاف تصورشان هویدا شد و دانستند که موسی بن جعفر علیه السلام جانشین امام صادق علیه السلام خواهد بود.^{۵۴}

شایان ذکر است با فرض صحت این احتمال، اجتهاد صدوق در تقطیع روایت، به هیچ روی به جایگاه سترگ حدیثی او آسیب نمی رساند و موجب اضطراب وی نخواهد بود؛ چرا که به تعبیر آیه الله خویی امثال این گونه امور از باب تقطیع هستند که میان محدثان رایج است. در صورتی که بخش حذف شده به دلالت بخش باقی مانده آسیب نرساند، اسقاط آن مانعی ندارد. از شأن صدوق به دور است که در نقل روایت اضطراب داشته باشد.^{۵۵}

۳-۳. تحلیل دیدگاه شیخ صدوق در عدم نقل فقره «السَّلَامُ عَلَيْنَكُمَا يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِكُمَا» در زیارت نامه امامان عسکریین علیه السلام

آن سان که رفت، این فقره از زیارت نامه امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام به وقوع بداء درباره این دو امام اشاره دارد. برای فهم بداء مربوط به ایشان نیز ناگزیر از تشکیل خانواده حدیثی هستیم. با تفحص در جوامع روایی به پنج روایت دست یافتیم که از وقوع بداء درباره

۵۴. البداء فی ضوء الكتاب والسنة، ص ۱۰۴؛ النسخ والبداء فی الكتاب والسنة ورسالة حول حجیة أحادیث وأقوال العترة الطاهرة، ص ۸۳.

۵۵. معجم الرجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۵.

امام هادی علیه السلام سخن گفته‌اند:

۱. علی بن جعفر نقل می‌کند: هنگام وفات محمد فرزند امام هادی علیه السلام نزد ایشان حاضر بودم، به حسن علیه السلام فرمود: ای فرزندانم، خدا را شکر کن که درباره توامری پدید آورد.^{۵۶}
۲. عبد الله بن مروان انباری گوید: ... امام هادی علیه السلام چون از کفن و دفن ابوجعفر فراغت یافت، روی به ابومحمد علیه السلام (امام حسن عسکری) کرده و فرمود: ای فرزندانم، شکر خداوند را به جای آور که خداوند درباره توامری پدید آورد.^{۵۷} شیخ طوسی این روایت را با تفاوت اندکی از محمد بن ابی صهبان نقل کرده است.^{۵۸}
۳. جماعتی از بنی هاشم نقل کرده‌اند که در روز وفات محمد بن علی علیه السلام منزل امام هادی علیه السلام حضور یافته و به حضرت تسلیت عرض کردند ... امام هادی علیه السلام حسن بن علی علیه السلام را دیدند که گریبان چاک زده وارد گردید. حسن علیه السلام در سمت راست حضرت ایستاد، (جماعت بنی هاشم گویند: ما ایشان را نمی‌شناختیم. لختی بعد امام علیه السلام به ایشان فرمود: ای فرزندانم، خدا را شکر کن که درباره توامری پدید آورد. پرسیدیم: ایشان کیست؟ گفتند: حسن فرزند امام هادی علیه السلام است. به جوانی بیست ساله یا کمی بیشتر می‌ماند. در آن روز ایشان را شناختیم و یقین حاصل کردیم که حضرت به امامت حسن علیه السلام اشاره داشته و ایشان را جانشین خود قرار دادند.^{۵۹}
۴. روایت چهارم، همان روایت ابوهاشم در *الکافی* و *الارشاد* است که از مقایسه و مشابهت بداء میان امام حسن عسکری علیه السلام و برادرش ابوجعفر با امام کاظم علیه السلام و برادرش اسماعیل

۵۶. وَ عَنهُ، عَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كُنْتُ حَاضِرًا أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام لَمَّا تُوفِّيَ ابْنَهُ مُحَمَّدًا، فَقَالَ لِلْحَسَنِ: «يَا بَنِي! أَخَذْتُ لِلَّهِ شُكْرًا فَقَدْ أَخَذْتُ فِيكَ أَمْرًا» (*الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۶؛ *الارشاد* فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۱۵).

۵۷. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْوَانَ الْأَنْبَارِيِّ قَالَ: ... فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ أَبِي جَعْفَرٍ التَّفَتَّ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقَالَ: «يَا بَنِي! أَخَذْتُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شُكْرًا فَقَدْ أَخَذْتُ فِيكَ أَمْرًا» (*بصائر الدرجات*، ج ۱، ص ۴۷۲-۴۷۳؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۶؛ *الارشاد* فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۱۶).

۵۸. کتاب الغيبة للحجة، ص ۲۰۳.

۵۹. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْبُهُ، عَنِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ جَمَاعَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمْ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَفْطَسِ أَنَّهُمْ حَضَرُوا يَوْمَ تُوُفِّيَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بَابَ أَبِي الْحَسَنِ يُعَزُّونَهُ ... إِذْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَدْ جَاءَ مَشْفُوقَ الْجَنَابِ حَتَّى قَامَ عَنْ يَمِينِهِ وَ نَحْنُ لَا نَعْرِفُهُ فَتَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْوَالْحَسَنِ علیه السلام بَعْدَ سَاعَةٍ فَقَالَ: «يَا بَنِي! أَخَذْتُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شُكْرًا فَقَدْ أَخَذْتُ فِيكَ» ... فَسَأَلْنَا عَنْهُ، فَقِيلَ: هَذَا الْحَسَنُ ابْنُهُ، وَ قَدْ زُنَا لَهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ عَشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَزْجَحَ، فَيَوْمَئِذٍ عَرَفْنَاهُ وَ عَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ وَ أَقَامَهُ مَقَامَهُ (*الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۶-۳۲۷؛ *الارشاد* فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۱۷-۳۱۸).

سخن می گفت و در بخش بداء در شأن امام کاظم علیه السلام گذشت. لازم به ذکر است که ابتدای روایت شیخ طوسی در الغیبه، جمله اضافه ای دارد که در الکافی والارشاد نیست و آن این است: «هنگام وفات ابوجعفر فرزند امام هادی علیه السلام نزد ایشان بودم، این در حالی بود که امام علیه السلام به او اشاره و دلالت کرده بود و با خود فکرمی کردم...»^{۶۰} جمله ای که زیر آن خط کشیده شده فقط شیخ طوسی نقل کرده است.

۵. کلینی و مفید از عبد الله بن جلاب نقل می کنند که وی گوید: امام هادی علیه السلام در نامه ای به من نوشت: خواستی پیرسی جانشین پس از ابوجعفر کیست؟ به همین دلیل مضطرب شدم، به خود اندوه راه مده، زیرا «خداوند مردمی را پس از این که هدایتشان کرد گمراه نمی کند تا آن گه که برای آنان روشن کند که از چه پرهیزند»^{۶۱} پس از من، امام تو فرزندم ابومحمد علیه السلام است، آن چه بدان نیاز دارید نزد او است، خداوند آن چه را بخواهد مقدم می دارد و آن چه را بخواهد به تأخیر می افکند (خداوند فرموده است: هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا مانندش را می آوریم^{۶۲}، مطالبی را که برای روشنگری و اقناع صاحب خرد بیدار لازم بود، نگاشتم.^{۶۳} شیخ طوسی این روایت را با همان سند، ولی با این عبارات افزون تر در ابتدای آن گزارش کرده است: عبد الله بن جلاب گوید: برای من از امام هادی علیه السلام روایاتی درباره ابوجعفر، فرزند ایشان، - که بر او دلالت می کردند - نقل شده بود. چون ابوجعفر وفات یافت، مضطرب و سرگردان شدم، نه راه پیش داشتم و نه راه پس، می ترسیدم درباره آن با امام علیه السلام نامه نگاری کنم، نمی دانستم چه خواهد شد، بالاخره نامه نوشته و از ایشان خواستم که دعا کند و خداوند متعال عواملی را که موجبات اندوه و پریشانی ما را فراهم آورده، برطرف کند، جواب نامه با دعا و رفع پریشانی ما

۶۰. كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَقَدْ وَقَّعْتُ وَفَاةَ ابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ، وَقَدْ كَانَ أَشَارَ إِلَيْهِ وَدَلَّ عَلَيْهِ وَإِنِّي لَأَفْكَرُ فِي نَفْسِي ... (کتاب الغیبه للحججه، ص ۸۲-۸۳ و ۲۰۰).

۶۱. برگرفته از آیه ۱۱۵ سوره توبه است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

۶۲. «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (سوره بقره، آیه ۱۰۶).

۶۳. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ شَاهُوَيْهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ ابُو الْحَسَنِ فِي كِتَابِ أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلْفِ بَعْدَ أَبِي جَعْفَرٍ وَقَلَيْتَ لِدَلِيكَ فَلَا تَعْتَمِدْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ وَصَاحِبُكَ بَعْدِي أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي وَعِنْدَهُ مَا تَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَقِنَاعٌ لِدِي عَقْلٍ يَقْظَانُ (الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۱۹).

بازگشت، امام علیه السلام در انتهای نامه نوشتند: خواستی بپرسی جانشین پس از ابوجعفر کیست؟...^{۶۴}

در سه روایت نخست، امام هادی علیه السلام به وقوع امری درباره امام حسن عسکری علیه السلام پس از وفات برادرش اشاره دارند (أَخَذَتْ فِيكَ أَمْرًا) که امام هادی علیه السلام از ایشان می‌خواهد که بدان سبب شکر خدای را به جای آورد. حال مراد از امر چیست؟ روایات ساکت هستند. روایت چهارم از بداء میان امام حسن عسکری علیه السلام و برادرش ابوجعفر سخن به میان آورده، اما از موضوع بداء سخن نمی‌گویند. روایت پنجم نیز فقط به تحیر امام پس از امام هادی علیه السلام با وفات ابوجعفر، فرزند بزرگ حضرت، اشاره دارد. ظاهراً این دو روایت نسبت به مسأله بداء اطلاق دارند، اما با جملات افزون‌تری که در نقل شیخ طوسی وجود دارد، تقیید آن‌ها به بداء در امامت به ذهن متبادر شده و این احتمال قوت می‌گیرد که امام هادی علیه السلام، ابوجعفر را امام پسین خود معرفی کرده بود که با وفات او، امام حسن عسکری علیه السلام به این جایگاه منصوب می‌شود.

اکنون براساس این روایات و آن فقره زیارت‌نامه سه سؤال مهم پیش رو است: ۱. سه روایت اول به وقوع چه امری در خصوص امام حسن عسکری علیه السلام اشاره دارند؟ ۲. دلالت دو روایت چهارم و پنجم بر امامت امام حسن عسکری علیه السلام به ویژه با اضافات نقل شیخ طوسی چگونه است؟ ۳. مقصود از وقوع بداء در شأن دو امام علیه السلام، برابر با فقره زیارت‌نامه T چیست؟ در پاسخ به سؤال اول و دوم، دو دیدگاه قابل طرح است:

الف. تغییر تصور مردم در مسأله جانشینی امام هادی علیه السلام: شارحان احادیث اتفاق نظر دارند که امر جدیدی که با وفات ابوجعفر محمد رخ داده است، تغییر تصویر توده مردم نسبت به جانشین پس از امام هادی علیه السلام است. ملا صالح مازندرانی در شرح بر الکافی در توضیح جمله «أَخَذَتْ فِيكَ أَمْرًا» (خداوند درباره تو امری پدید آورد) - که در هر سه روایت نخست آمده - می‌گوید:

شیعه می‌پنداشت که محمد (ابوجعفر)، امام پس از امام هادی علیه السلام است و چون

۶۴. سَعْدٌ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النَّخَعِيِّ، عَنْ شَاهُوَيْهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلَّابِ قَالَ: كُنْتُ رُوَيْتُ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام فِي أَبِي جَعْفَرٍ ابْنِهِ رَوَايَاتٍ تَدُلُّ عَلَيْهِ فَلَمَّا مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ قَلْبْتُ لِذَلِكَ وَبَقِيْتُ مُتَحَيِّرًا لَا أَتَقَدَّمُ وَلَا أَتَأَخَّرُ وَخَفْتُ أَنْ أَكْتُبَ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ فَلَا أَدْرِي مَا يَكُونُ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ وَأَنْ يُفَرِّجَ اللَّهُ تَعَالَى عَنَّا فِي أَسْتَبَابِ مَنْ قَبِلَ السُّلْطَانَ كُنَّا نَعْتَمُّ بِهَا فِي غُلْمَانِنَا فَرَجَعَ الْجَوَابُ بِالْدُّعَاءِ وَرَدَّ الْعُلَمَانَ عَلَيْنَا وَكُتِبَ فِي آخِرِ الْكِتَابِ أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَ عَنِ الْخَلْفِ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ... (الغيبة للحجة، ص ۲۰۰-۲۰۱).

محمد وفات یافت، مشخص گردید که امام حسن عسکری علیه السلام امام بعدی بوده و امامت اختصاص به ایشان دارد. بدین سبب اختلاف میان شیعیان رخت بست و این نعمت بزرگ، مستوجب شکر است.^{۶۵}

فیض کاشانی و علامه مجلسی سخنانی نزدیک به سخن ملا صالح دارند.^{۶۶} ملا صالح مازندرانی در توضیح روایت پنجم نوشته است:

مشیت ازلی بر تقدیم ابو محمد علیه السلام (امام حسن عسکری) تعلق گرفته بود، خداوند محمد (ابو جعفر) را میراند تا پندار آنان که می پنداشتند او به خلافت می رسد، ابطال گردیده و علم ازلی خداوند آشکار شود.^{۶۷}

شیخ طوسی - که اضافات نقل او معنای روایات چهارم و پنجم را پیچیده و دشوار کرده است - در تبیین روایت چهارم می نویسد:

مردم می پنداشتند محمد بن علی علیه السلام پس از پدرش (امام هادی علیه السلام) امام است و چون در حیات پدر وفات کرد، به بطلان گمانشان پی بردند.^{۶۸}

همچنین می نویسد:

از آن جا که محمد فرزند بزرگ بود، گروهی از شیعیان می پنداشتند که امر امامت در او استقرار می یابد؛ هم چنان که گروهی از شیعیان گمان می کردند امامت در اسماعیل، و نه موسی، به ودیعه نهاده شده است. چون محمد دار دنیا را وداع گفت، امر خداوند درباره او مبنی بر این که او را به امامت نصب نکرده، آشکار شد؛ چنان که مانند آن درباره اسماعیل آشکار گشته بود. بنا بر این، مراد حدیث این نیست که نص بر امامت محمد بوده و سپس خداوند در نص، بداء به وجود آورده باشد. این بر خداوندی که عالم به عواقب امور است، روا نیست.^{۶۹}

شایان ذکر است که این توضیحات وی اگر چه در جای خود صحیح است، ولی نمی تواند ظهور جملات اضافه او را در روایت توجیه کند؛ زیرا در اولی آمده که ابوهاشم جعفری می گوید: امام هادی علیه السلام به ابو جعفر محمد اشاره و دلالت کرده بود (وَ قَدْ كَانَ أَشَارَ

۶۵. شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۰۲.

۶۶. الوافی، ج ۲، ص ۳۸۷-۳۸۸؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۳۸۸؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۱.

۶۷. شرح الکافی، ج ۶، ص ۲۰۷.

۶۸. الغیبة للحجة، ص ۸۳.

۶۹. همان، ص ۲۰۱-۲۰۲.

إِلَيْهِ وَ دَلَّ عَلَيْهِ) و در دومی نیز عبد الله بن جلاب می‌گوید: برای من از امام هادی علیه السلام روایاتی درباره ابوجعفر، فرزند ایشان، - که بر او دلالت می‌کردند - نقل شده بود (كُنْتُ زُوَيْتٌ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي أَبِي جَعْفَرٍ إِنَّهُ رَوَايَاتٍ تَدُلُّ عَلَيْهِ). از این جملات بداء در امامت - که خلاف باور شیعه است - فهمیده می‌شود. لذا به نظر می‌رسد این اضافات صحیح نبوده و باید به همان مقدار روایت کلینی و مفید بسنده کرد.

ب. رخداد بداء در امامت: احتمال دوم برای روایات پنج‌گانه، وقوع بداء در امامت است. این دیدگاه نه تنها هیچ روایت صریحی ندارد، بلکه حتی هیچ یک از محدثان و دانشیان درباره آن سخن نگفته‌اند.

اما در خصوص سؤال سوم درباره فقره زیارت‌نامه - که به وقوع بداء در شأن دو امام اشاره داشت - باید گفت: بداء درباره امام حسن عسکری علیه السلام، چنان که گذشت، همان بداء در تصور مردم است؛ چنان که فیض در توضیح این فقره می‌نویسد:

انتظار امامت ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام می‌رفت او صلاحیت آن را داشت و یارانش بدان امید بسته بودند، خداوند جان او را ستانده و نزد خود آورد و امر امامت در ابومحمد علیه السلام حتمی گردید.^{۷۰}

اما بداء درباره امام هادی علیه السلام کاملاً مبهم است. بین شارحان روایات، تنها کسی که کوشیده ابهام را از آن بزداید، علامه مجلسی است. وی احتمالاتی چند را مطرح می‌کند که ظاهراً خود او نیز بدان‌ها اعتقاد چندانی ندارد. وی می‌گوید:

درباره ایشان چیزی نداریم که بر بداء دلالت کند. شاید چیزی مانند بداء میان دو فرزند ایشان باشد یا قیام با شمشیر یا غیر این‌ها باشد یا بداء در شأن امام حسن عسکری علیه السلام به پدر نسبت داده شده باشد؛ زیرا تنصیب بر امامت متعلق به ایشان است.^{۷۱}

احتمال اخیر علامه مجلسی از باب مجاز است؛ بدین معنا که اصل وقوع بداء درباره امام حسن عسکری علیه السلام است، اما از آن‌جا که معرفی امام بعدی با امام هادی علیه السلام است، وقوع بداء در فرزند مجازاً به پدر نسبت داده شده است. به هر حال چنان‌که روشن است، این‌ها احتمالات اطمینان‌آوری نبوده و قابل تأیید با ادله نیستند.

۷۰. الوافی، ج ۱۴، ص ۱۵۶۳.

۷۱. ملاذ الاخیار، ج ۹، ص ۲۴۴.

اما همان گونه که گذشت، شیخ صدوق از گزارش این فقره اجتناب کرده است. علامه مجلسی در بحار الانوار به این افتادگی اشاره کرده و نوشته است:

صدوق این زیارت نامه را عیناً در الفقیه نقل کرده است؛ با این حال، جمله «السلام علیکما یا من بدالله فی شأنکما» را حذف کرده است.^{۷۲}

وی در ملاذ الاخیار نیز علت حذف آن را روشن نبودن معنای بداء درباره امام هادی علیه السلام برای شیخ صدوق می‌داند.^{۷۳}

به نظر می‌رسد این تعلیل علامه مجلسی دقیق نباشد؛ زیرا بر فرض، بداء امام هادی علیه السلام برای شیخ صدوق مبهم بوده و فقره مربوط به آن را ذکر نکرده باشد، فقره حذف شده زیارت نامه امام کاظم علیه السلام ابهامی برای صدوق نداشته است که بدان سبب به حذف آن اقدام کرده باشد. چنان که گذشت صدوق با استدلال به تعارض بداء در امامت با روایات شمارش ائمه علیهم السلام به بوته نقد نهاد، گویا به نظر او این فقره از زیارت نامه امامان عسکریین علیهم السلام نیز مستلزم پذیرش بداء در امامت بوده است. لذا نه تنها از نقل آن اجتناب کرده است، بلکه هیچ یک از پنج روایتی که از وفات محمد بن علی علیه السلام و جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام سخن می‌گفتند، در آثارش انعکاس نداده است. اگر چه برخی شارحان سعی کرده‌اند پیچیدگی این روایات را با راه حلی چون راه حل مسأله بداء امام کاظم علیه السلام برطرف کنند، اما ظاهراً آن راه حل - که صدوق خود طایفه‌دارش بوده - نتوانسته وی را مجاب کند که روایات بداء امام حسن عسکری علیه السلام و آن فقره زیارت نامه را نقل کند؛ به ویژه آن که شارحان نیز در خصوص بداء امام هادی علیه السلام در فقره زیارت نامه، یا سکوت اختیار کرده و یا نتوانسته‌اند از عهده حل آن برآیند.

بنا بر این احتمال می‌رود عدم نقل فقره زیارت نامه به وسیله صدوق مسبوق به دو امر باشد: نخست، فقه الحدیث او از عبارت و دوم، دیدگاه کلامی او؛ فهم شیخ صدوق از عبارت دلالت آن بر وقوع بداء در امامت است و دیدگاه کلامی صدوق امتناع وقوع بداء در حوزه امامت است. این دو عامل، باعث گردیده است که از سویی هیچ یک از روایاتی که از وفات محمد بن علی علیه السلام و جانشینی امام حسن عسکری علیه السلام سخن می‌گویند، در آثارش انعکاس ندهد و از سویی دیگر، اقدام او در حذف فقره مزبور را در پی داشته باشد.

۷۲. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۶۲.

۷۳. ملاذ الاخیار، ج ۹، ص ۲۴۴.

در نهایت، باید این نکته را یادآور شد که اصل زیارت‌نامه عسکریین علیهم‌السلام در همه مصادر روایی، خواه کامل‌الزیارت، خواه من لا یحضره الفقیه و خواه المزار شیخ مفید فاقد سند است. مضاف بر آن، ناقل معصوم آن مشخص نیست و با این وصف چه بسا مأثور بودن آن نیز محل تردید باشد. در این صورت، احتمال سومی که در خصوص فقره حذف شده زیارت‌نامه امام کاظم علیه‌السلام مطرح گردید، در این جا نیز جاری است و براین اساس می‌توان گفت صدوق چون فهم بداء عسکریین علیهم‌السلام را، با فرض صحت آن، در توان توده مردم نمی‌دانسته و از آن جا که زیارت‌نامه مأثور نبوده است، فقره بحث برانگیز آن را اسقاط کرده است.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت، به نظر می‌رسد دیدگاه‌های کلامی شیخ صدوق عاملی مهم در کیفیت گزینش و نقل روایات بوده است؛ از جمله نمونه‌هایی که می‌تواند این مدعا را به اثبات رساند، حذف فقره‌ای معین از زیارت‌نامه امام کاظم علیه‌السلام و امامان عسکریین علیهم‌السلام است. صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه، از زیارت‌نامه امام کاظم علیه‌السلام، فقره «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِهِ» و از زیارت‌نامه امامان عسکریین علیهم‌السلام، فقره «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِكُمْ» را اسقاط کرده است. این افتادگی از مقایسه من لا یحضره الفقیه با دیگر جوامع روایی و کتب مزار به دست می‌آید. این دو عبارت به وقوع بداء در شأن این سه امام معصوم اشاره دارد. شیخ صدوق در منظومه اندیشه‌های کلامی خود، با وجود پذیرش عقیده بداء و تبیین آن، وقوع بداء در اصل امامت را با ادله نقلی، از جمله روایات شمارش ائمه علیهم‌السلام در مرویات فریقین، به بوته نقد نهاده است. احتمال قوی می‌رود که شیخ صدوق از فقرات مزبور رخداد بداء در امامت را استنباط کرده و لذا از نقل آن‌ها روی برتافته است؛ در حالی که فقره زیارت‌نامه امام کاظم علیه‌السلام به وقوع بداء در امامت دلالت نداشته و از آن بداء در تصور مردم نسبت به جانشینی اسماعیل و ازاله این تصور و استقرار آن در امامت امام کاظم علیه‌السلام می‌توان فهمید. پیش‌تاز این فهم نیز خود شیخ صدوق بوده که چنین توضیحی را در خصوص روایات بداء درباره اسماعیل، برادر بزرگ امام کاظم علیه‌السلام، مطرح کرده است. با این حال، احتمال می‌رود این فهم را به فقره یادشده تسری نداده و حذف آن را ترجیح داده است. فقره زیارت‌نامه امامان عسکریین علیهم‌السلام نیز محل بحث است. درباره امام حسن عسکری علیه‌السلام بدائی مشابه بداء امام هفتم علیه‌السلام مطرح است، اما بداء در شأن امام هادی علیه‌السلام، قابل توجیه نیست. لذا به نظر می‌آید شیخ صدوق در عدم نقل فقره مذکور، صحیح عمل کرده است.

البته این احتمال نیز مطرح است که صدوق فهم آموزه بداء را در آن دو زیارت نامه میسور همگان نمی دانسته است و چون آن ها را مأثور تلقی نمی کرده، به حذف فقرات دال بر بداء اقدام کرده است. با وجود هر یک از این احتمالات، عدم نقل فقرات موجب طعن و خرده بر جایگاه حدیثی صدوق نخواهد بود.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه: محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق: محمد باقر خراسان، نجف: دارالنعمان، ۱۳۸۶ق.
- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد مفید، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
- الأصول الستة عشر، عدهای از علماء، مصحح: ضیاء الدین محمودی، نعمت الله جلیلی و مهدی غلامعلی، قم: مؤسسه دارالحدیث الثقافیه، ۱۳۸۱ش.
- اعتقادات الإمامیه، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۴ق.
- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- بحر العلوم «المعروف بالفوائد الرجالية»، محمد مهدی بن مرتضی، محقق: حسین بحر العلوم و محمد صادق بحر العلوم، تهران: مکتبه الصادق علیه السلام، ۱۳۶۳ش.
- البداء فی ضوء الكتاب والسنة، جعفر سبحانی، تقریر: جعفر الهادی، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۸ق.
- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، محمد بن حسن صفار، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
- البلد الامین والدرع الحصین، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق.
- تصحیح اعتقادات الإمامیه، محمد بن محمد مفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق.
- تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، محمد بن محمد بن حسن طوسی (خواجه نصیر الدین)، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۵ق.
- التوحید، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، محقق: هاشم حسینی، قم:

- جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
- تهذیب الأحكام، محمد بن حسن طوسی، مصحح: خراسان، حسن الموسوی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- الرجال، ابوالعباس احمد بن علی نجاشی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
- الرجال، حسن بن علی بن داود حلی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
- الرجال، محمد بن حسن طوسی، نجف: انتشارات حیدریه، ۱۳۸۱ش.
- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (والمستطرفات)، محمد بن احمد بن ادريس، محقق: حسن بن احمد موسوی و ابوالحسن ابن مسیح، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، إشراف و تخريج: شعيب الأرنؤوط، تحقيق: أكرم البوشي، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
- شرح الكافي، محمد صالح بن احمد مازندرانی، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ق.
- فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، علی بن موسی بن طاووس، قم: دار الذخائر، ۱۳۶۸ش.
- فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب، بی جا، بی نا، بی تا.
- الفصول المختارة، محمد بن محمد مفید، محقق: علی میر شریفی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- فلاح السائل ونجاح المسائل، علی بن موسی بن طاووس، قم: بوستان کتاب، ۱۴۰۶ق.
- الفهرست، محمد بن حسن طوسی، نجف: المكتبة المرتضوية، بی تا.
- الكافي، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، مصحح: عبدالحسین امینی، نجف: دار المرتضوية، ۱۳۵۶ش.
- کتاب الغيبة للحجة، محمد بن حسن طوسی، مصحح: عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح، قم: دارالمعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
- کتاب المزار، محمد بن محمد مفید، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- کمال الدین و تمام النعمة، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، تهران: دارالکتب الإسلامیه،

۱۴۰۴ق.

-المزار الكبير، محمد بن جعفر بن مشهدي، محقق: جواد قیومی اصفهانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.

-المزار، محمد بن مکی (شهید اول)، قم: مدرسه امام مهدی ۴، ۱۴۱۰ق.

-مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی نوری، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۸ق.

-المصباح (جنة الأمان الواقية)، ابراهيم بن علي عاملي كفعمي، قم: دارالرضی، ۱۴۰۵ق.

-معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم موسوی خویی، قم: مركز نشر آثار شيعه، ۱۴۱۰ق.

-ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، محمد باقر مجلسی، محقق: مهدي رجائي، قم: كتابخانه آيه الله مرعشي نجفی، ۱۴۰۶ق.

-من لا يحضره الفقيه، ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

-مهج الدعوات و منهج العبادات، علي بن موسى بن طاووس، مصحح: ابوطالب كرماني و محمد حسن محرز، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.

-الميزان في تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائي، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۱۷ق.

-النسخ والبداء في الكتاب والسنة ورسالة حول حجية أحاديث وأقوال العترة الطاهرة، جعفر سبحاني، بيروت: دار الهادي، ۱۴۱۸ق.

-الوافي، محمد محسن بن شاه مرتضى فيض كاشاني، اصفهان: كتابخانه امام أميرالمؤمنين علي عليه السلام، ۱۴۰۶ق.

-«نگرشی به فراز و فرود کارنامه حدیث نگاری شیخ صدوق»، مهدي جلالی، مجله کتاب قیم، سال اول، شماره دوم، ۱۳۹۱ش.